

قابل دیدن است توجه نویسنده به قضا سازی و حالات و احساسات شخصیت‌های داستانی‌اش است. چنانکه در داستان «با پای برهنه» با اینکه کسی در یک حادثه ناگهانی می‌میرد، همه توجه نویسنده به بیان حالات و رفتار اطرافیان می‌گذرد، طوری که حتی نام فرد کشته شده معلوم نیست و از او به «برادر کبرا» یاد می‌کند.

در داستان «آلما» دختر بچه‌ای «از پله‌ها بالا می‌رود» و در اتاقی قدیمی و متروک که همواره قفل بوده دقایقی را با دو عکس می‌گذراند و بعد در حالیکه «کلید را در مشتش پنهان می‌کند، از پله‌ها پایین می‌آید.» (ص ۱۳)

یا داستان «هروز» شرح دیدار راوی از تیمارستان است، بدون اینکه حاوی حادثه‌ای به معنی متداول باشد. در واقع مهشید مشیری از کنار حالات و دقایق معمول به سادگی نمی‌گذرد و اصالت آنها را می‌بیند و مگر جز این است که حتی قسمت عمده زندگی هر فردی را همین ساعات تشکیل می‌دهد.

مهشید مشیری در ابتدای یکی از داستانهایش این بیت از خیام را آورده است:

فردا که از این دیر فنا درگذریم

با هفت هزار سالگان سر به سریم

اگر از استثناءها بگذریم، این سرنوشت همه آدمهاست، چنانکه سرنوشت غالب کتابها و آثار هنری هم همین است. اگر سعی کنیم و بتوانیم که زودتر از آثارمان نمیریم کار بزرگی کرده‌ایم و این کاری است که تاکنون مهشید مشیری بیشتر با مجموعه فرهنگ‌های خود انجام داده است؛ تا در آینده چقدر به داستان بپردازد و چه آثار داستانی خلق کند.

«با خونسردی می‌گوید: بیرش خیال می‌کنم شوخی می‌کند. می‌خندم. می‌گوید دوس داری پیر... مال تو.

لحنش جدی است. مثل کسی که تعارفی را رد کند، می‌گویم: نه. مال شماس...» (ص ۵۵)

راوی در ناباوری یا واقعیت وحشتناکی روبرو می‌شود که آنقدر وحشتناک است که هیچ احتیاجی به سوز و گدازهای بعدی آن نیست. کسی که داستانی به این زیبایی می‌نویسد خوب است بیشتر بنویسد تا کم‌برگی آثارش کار را به آنجا نکشد که وقتی تصمیم به چاپ آنها می‌گیرد، برای پربزرگ کردن‌شان جملات را زیر هم بنویسد:

«فکرش از کار افتاده بود.

گیج و منگ بود.

تنش نخت و کرخت و بی حال بود.

دست و پایش گزگز می‌کرد.

بینی‌اش گرفته بود.

تبه حلقش خلط چسبیده بود.

زبانش تلخ بود.

لب و دندانهایش خشک بود و بزاق نداشت تا آنها را تازه کند.

نفسش بدبو بود.

پلک‌هایش سنگین بود...» (ص ۸)

از همین چند سطر که آورده شد روشن است که نثر مهشید مشیری تا چه حد روان و موجز است و با جملات کوتاه همراه است و این نتیجه ممارست دائمی با بهترین آثار نظم و نثر زبان فارسی است. اما ویژگی مهمتری که باز از خلال همین چند سطر

شهرت عمده مهشید مشیری در جامعه کتابخوان به عنوان «فرهنگ‌نویس» است و این به واسطه کتابهای فرهنگ آوایی و املائی فارسی (۱۳۶۶)، فرهنگ واژه‌های اروپایی در زبان فارسی (۱۳۷۱)، فرهنگ افعال فرانسه (۱۳۷۱)، فرهنگ فشرده زبان فارسی (۱۳۷۲)، فرهنگ دوجلدی زبان فارسی (۱۳۷۸) و مانند اینهاست. به همین علت کتاب اخیر مهشید مشیری یعنی مجموعه داستان آلما دور از انتظار بود.

آلما مجموعه ده داستان کوتاه است که کوچکترین آنها سه صفحه و بلندترین آنها ده صفحه است. از بعضی داستانها که تاریخ نگارش دارد معلوم می‌شود که حداقل مهشید مشیری از سال ۱۳۶۲ در کنار نوشتن داستان است و خود به خود این سؤال پیش می‌آید که آیا حاصل کار این سالها در زمینه داستان همین کتاب ۶۲ صفحه‌ای است؟ و وقتی خواننده داستانهای خوبی مثل «ماغمه» را در این مجموعه می‌خواند، از این کم‌کاری تأسف می‌خورد.

«ماغمه» لاغر و کوچک و سیاه‌پوست است. وقتی در پیاده‌روی طرف ساحل یورتمه می‌رود، دمپایی‌اش روی سنگفرش جا می‌ماند که راوی با او آشنا می‌شود و معلوم می‌شود اهل «هرمز» است، با پنج خواهر قد و نیم قد و مادری که راوی به محضی که می‌بیند ماغمه را نشانش می‌دهد و می‌گوید: خیلی خوشگله.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

اردلان عطار پور

آلما

مهشید مشیری

انتشارات آگاهان ایده، چاپ اول، ۱۳۷۸

